

فقطها و نصب الناز و دفعه و دفعها و دفع اللؤلؤ على صفت و فتح الناز و فرق بيان
و فتح آن به تونين است عدم تونين كذا تونين الف ساقط مشهور
يعني در سنن ساي هر وقت از بار ساي خازب رفته در عهه كراين دعاي اللهم
استغثت الي اخره باسم الرب لكن باي كه رفرغ ساي بالاسم الرب نوشته شود
تا معلوم كرد كه لفظ ساي مخصوص است به اديت ساي و در درايست صحت
منيت و در صحاح است غير درست از بار ساي اسم الرب و عا لفظ صديقه است
اذ انست مضجعت فترجعت و صورك للقنوه ثم اضطلعت على صلك
الايمان ثم قل اللهم استغثت الي اخره قال و اخره فان ميتة ليلتك
فانست على القنوه وان فحجت انصبت خيرا و مع دعاي است با فدا يا
سهرام ذات خود را و در انبراهام حقيقت خود را متفاد حكم تو كه برين است از
ادامه و نوازي در راضى بقضاي تو و سهرام و كذا نوشته ام جميع كارها و دفعه و توك
خود را بسوي تو و توك داده ام است خود را و دانه آورده ام بسوي تو يعني بعد از توك
مذكور نيز فائده مضطر التجار من از موديات بجا رست رغبته ببار ساي و توك
من بسوي تو در همه بار خرف ترس من كودين حالت تير رجوع عن ميتة
كجفرت توك ساي هر يك از رغبته و رهيته كه معقول است متنازع است در لفظ
و كجمل كمال باشد يعنى راجعا در هاب و لا يملى و لا يملى كالتعليل است در دست
كوز رغبته بقصفت در بهر تايي رت الى الجبارت ظهر ربه المكاره و اليت الميك
بطريق لفت تشرهت باشد و در دست كركوم الفها و و تقوى الله الجبارى
رغبته است بسوي لطف تو در بار طبع است و اميد و ثواب تو در بار تيسيدن
از هر دعا بسوي تو پس صل ربه اى عكس خودت است قوله لا يملى اللى برا

الكنز

الكنزيت شاه كرفن و نيات با فتن از صفات جلاله بسوي تو بسوي تو بسوي تو
كوسوي صفات جباره بسوي تو بسوي تو بسوي تو بسوي تو بسوي تو بسوي تو
سك و اكر اسم ملكاني باشد چون عمل منقطع است تنازع عنيت بسوي تو
دنيست مخلصه و مقوى از تو كوسوي نوات رت است بقول حق تعالى تقوا الله
انته و قول حق تعالى الى ربك لا مزيد المستقر قوله امنست كذا كذا كذا
كجنا بسوي تو كتران است بقوله مقام و ايمان بقراين مستلزم است ايمان با كجنا
منزله با جميع كتب تو كه منزل است يا بجن كذا بسوي تو صفات بار عبادت
يا استغراق يا جنس و عيبك ايمان آورده ام بسوي تو كذا كذا كذا
خلق كذا ذات شريفه الخفرت است و الخفرت اول المؤمنين است برت
ذات شريفه خود با هر چه سر كذا كذا است و در مصابيح عيبك بار
جاره است و در ايراد لفظ بسوي صفت كلام است كجنا كجنا كجنا كجنا
رسالت را در راي حديث اى ارا راي عا و ب كجنا كجنا كجنا كجنا
حضرت سحر خا زم و كجنا امنست بر سو كذا كذا كجنا كجنا كجنا كجنا
كجنا كجنا ام امنست عيبك كذا كذا كجنا كجنا كجنا كجنا كجنا
بسوي تو كجنا بايد انصاف در اذكار كذا كذا كجنا كجنا كجنا كجنا
و كجنا متعلق بعبادت خراي آن اذكار بهمان حروف است يد كجنا كجنا
حضرت بهمين حروف مخصوصه شده باشد بسوي تو كجنا كجنا كجنا
بهمان حروف تو را و جعلين آنجا عيبك به ظاهر است كراين قول از حروف است
و كجنا كجنا كجنا كجنا كجنا كجنا كجنا كجنا كجنا كجنا كجنا
يا ايها الكافرون طئتم لئيم على خاتمها

عنه